



چيستی و چرای استبداد و عدالت در پرسش و پاسخِ افراسیاب با سیاوش



عدالت در جغرافیای استبداد

افراسیاب:

چی بیانی در رابطه به سخت جانی استبداد در وطن ما میتواند وجود داشته باشد ؟

سیاوش:

نکته‌ی مهمی که اندیشه‌ی ما را آشفته می‌دارد این است که ما بیشترین رویدادهای گذشته را جدا از زمان و مکان رویداد می‌نگریم و نمی‌توانیم میزان کاربرد آنها را در این زمان و مکان بسنجیم. هر رویدادی یا بهتر بگوییم هر پدیده‌ای که در گذشته پدیدار شده است با زمان زایش خودش پیوند دارد. ما بدون شناختن پیوند یک رویداد تاریخی با زهدانی، که آن پدیده را زاییده است، نمی‌توانیم ارزش آزمون‌های گذشتگان را بررسی کنیم.

افراسیاب عزیز، بگذار یک واقعیت تلخ را شوخی‌گونه بیان کنم و آن اینکه ناف ما مردم را در روز زایش ما با تیغ استبداد بریده اند، از کودکی دست و پای ما را با ریسمان و باربند بسته اند تا حتی فضای کوچکی برای جنبیدن نداشته باشیم، فراموش نکنیم که ما در زندان قنطاق و گهواره بزرگ شده ایم، جای ما از طفلیت در آخر دستر خوان و آخر قطار بوده است، ملا مسجد و معلم مکتب حق داشتند با فلقه و دسته های چوب، تعلیم و تربیت ما دهند. یعنی ما در **جغرافیای استبداد** زایش و پرورش یافته ایم. در وطن ما مرغ های کلنگی را در اتاق های تنگ و تاریک و با بیدار خوابی پرورش میدهند تا خوب جنگی بار آیند. خواسته یا ناخواسته با ما هم چنین شده است. حتماً آگاهی دارید که در برخی از نقاط کشور ما آرد گندم و حتی جواری را تلخ ساخته بعداً نان می پزیدند تا اطفال کمتر بخورند. همینکه چشمان ما باز و یا صدای ما کمی بلند میشد ، یک ماشه تریاک زیر زبان ما میگذاشتند تا ساعتها کرخت و بیصدا

شویم. اینها همه ریشه در امکانات و جریانات اقتصادی و فرهنگی حاکم بر کشور ما دارد. بسیار ضروریست تا چیزهای زیادی در کشور ما دگرگون شوند. از زیر بنا تا روبنا و چه بناهایی دیگر؟! و این دگرگونی و تغییر را باید در گام نخست از خود و از لایه های نازک روح و روان و چقوری های دل و دماغ خود آغاز کنیم. یعنی خود را اگر آپدیت نکنیم و به روز یا امروزی نسازیم، چطور ممکن است عامل دگرگونی مثبت و تغییر سالم برای دیگران و جامعه گردیم؟

افراسیاب:

آیا مبحث عدالت صرفاً مفهوم نظری است اگر نیست پس چیست؟

سیاوش:

دانشمندان حقوق به این باور اند: که بحث عدالت در سرشت خود بحثی تجربیدی، تحلیلی و نظری است، همیشه با تنوع دیدگاه ها و اختلاف نظر ها همراه بوده است. این تنوع خصوصاً از آن بعد دیده می شود که عدالت در تمامی جنبه های فردی، خانوادگی، ابعاد کلان اجتماعی و نهادها و سازمان های درگیر، در حقوق و قضا، در فلسفه و سیاست و غیره حضور و بروز جدی دارد. این امر باعث پراکندگی و تشتت هر چه بیشتر در بحث عدالت و تعاریف و محدوده ها و ... آن می شود. عدالت همیشه با نوعی قضاوت اخلاقی همراه است و از این رو **مفهومی اخلاقی و هنجاری است.**

اما در رابطه مشخص با سوال شما میتوان گفت که، مبحث عدالت صرفاً نظری نیست، بلکه اساساً **معطوف به عمل** است و به عبارتی از این حیث موضوع اصلی آن تصمیم گیری برای تعیین ملاکی است که بر طبق آن اعمال آدمیان در سطوح و حوزه های گوناگون در رابطه با هم مورد داوری قرار می گیرد.

افراسیاب:

کدام جامعه عادلانه و کدام نوع برابری منصفانه است؟

سیاوش:

نیلسن در مقاله خود با عنوان "**واکاوی در مفهوم عدالت**" اشاره می کند که یک جامعه کاملاً عادلانه چه ترکیبی از اشتراک، خود مختاری فردی و برابری را خواهد داشت؟ و کدام یک از این ها در یک جامعه عادلانه پدیدار خواهند شد؟ حداقل نوعی از برابری به نظر منصفانه می رسد. اما چه نوع و چه مقدار باید باشد؟ آیا طبق نظر محافظه کاران تنها برابری در فرصت ها کفایت می کند؟ اگر چنین است چگونه حاصل می شود؟ یا این که همان گونه که سوسیال

دموکرات ها معتقدند مستلزم برابري در شرايط خواهد بود؟ اگر چنين است چگونه فهم مي شود و گستره آن چه ميزان است؟ اگر به برداشت «**برابري فرصت ها**» پايدار باشيم که به نگرش شايسته سالارانه از عدالت نزديک است، آيا مي توانيم عملاً به برابري فرصت ها برسيم يا حتي به گونه اي عقلاني به آن نزديک شويم؟ چرا که در لحظه شروع همه برابر نيستيم. به علاوه آيا بايد برابري فرصت ها را به گونه اي تفسير کنيم که هر کس قادر باشد در منازعه رقابتي شرکت کند؟ نيلسن معتقد است داشتن برابري فرصت ها حداقل مستلزم برخورداري از فرصت برابر در زندگي براي همگان و نيز حداقل مستلزم چيزي شبیه به برابري در شرايط است. اما باز هم برابري در شرايط چگونه حاصل مي شود؟ برابري در فرصت ها و شرايط به يکديگر وابسته و نيازمندند. اما برابري در شرايط چيست؟ چنان که والزر اشاره مي کند، با در نظر گرفتن مطلوبيت ها و نيازهاي متفاوت، برابري محض اين نيست که با همه به مانند هم برخورد شود، بلکه هدف برآوردن نياز ها است. اما نيازها چگونه تعيين شوند و آيا ما مي توانيم تامامي نياز ها را برآورده سازيم. بنا بر اين نيازمند فرآيندهايي هستيم که به تعيين اين حدود و تعاريف و ... بپردازند (نيلسن، 1382: 366-367). چنان که ديده مي شود، براي بررسي و تعريف اين مفهوم مقتضيات بسياري بايد رعايت گردد.

افراسياب:

امر ديگر رابطه انتزاع است با انضمام. آيا درک از عدالت بر شيوه عمل عدالت منطبق است يا درک از آن با خود آن متمايز است.

سياوش:

پوپر در اين رابطه به تأثير جايگاه طبقاتي در رابطه با نگرش فرد به عدالت اشاره مي نمايد: «يکي تصور عدل است بنا بر درک طبقة حاکم و ديگري همان تصور است بنا بر درک طبقة مظلوم. نتايج بسياري پژوهش ها نشان مي دهند که درک از عدالت عموماً ريشه در رشد اخلاقي و هنجارهاي مربوط به جامعه از دوران کودکی دارد.»

بشپريه معتقد است: «مفهوم عدالت اساسي ترين مفهوم در فلسفه اخلاق، سياست و حقوق است. پرسش هاي گوناگوني که درباره عمل و رفتار و شيوه زندگي درست در سطح فردي، جمعي و سياسي و درستي اعمال افراد حقوقي و مقامات و کارگزاران عمومي و نيز درباره حقوق و تکاليف و تعهدات فرد و ماهيت سياست هاي اقتصادي و اجتماعي دولت ها طرح مي شود همگي در ذيل مفهوم کلي عدالت قرار مي گيرند. همچنين **ايجاد تعادل** **میان** **غايات و اهداف** مختلف زندگي انسان مانند شادي، رفاه، فضيلت، معرفت و غيره و نيز ايجاد تعادل میان خواست ها و غايات خصوصي و عمومي و بالاخره بهره برداري متعادل از ثروت و شيوه توزيع آن جزئي از بحث عدالت به شمار مي روند. »

افراسیاب:

مهمترین دغدغه نظام های تامین اجتماعی در دنیا چیست؟

سیاوش:

مهم ترین دغدغه نظام های تامین اجتماعی در دنیا، موضوع کم کردن فاصله برخورداری و دسترسی افراد جامعه از مواهب و فرصت ها است و هرچه این فاصله کاهش یابد، عدالت اجتماعی بیشتر محقق می شود.

افراسیاب:

یکی از پرسش‌هایی که در گفتمان عدالت همواره مطرح بوده است این پرسش کهن می باشد که آیا عدالت‌طلبی ما ذاتی و مادرزادی است یا رفتاری اکتسابی و آموختنی؟

سیاوش:

خسرو ناقد بر این عقیده است که در واقع آنچه ما به عنوان "حق" یا "ناحق" درک می‌کنیم و سعی داریم آنها را از هم متمایز کنیم، در درجه‌ی اول به ارزش‌های اجتماعی بستگی دارد. بنابراین امری اکتسابی است که ما در اجتماع فرامی‌گیریم. این سخنی تازه نیست و سقراط نیز عدالت را در کنار دانایی، شجاعت و خویشتن‌داری، فضیلتی می‌داند که چون هر هنری می‌توان آنرا از طریق عادت و تمرین آموخت.

در جهان پیشرفته و دوران مدرن، عدالت‌طلبی ابعادی پیچیده به‌خود می‌گیرد و تنها به برخورداری از عدالت به‌منظور برآورده شدن نیازهای اولیه زندگی خلاصه نمی‌شود، بلکه برابری امکانات گوناگون، از جمله امکان آموزش، اشتغال، استفاده از خدمات درمانی و بهداشتی، امکانات تفریحی و غیره است که میزان تحقق عدالت در جامعه‌ای را می‌توان با آنها محک زد. افزون بر اینها دسترسی به اطلاعات و آزادی در انتخاب نیز در زمره‌ی خواسته‌های عدالت‌طلبانه‌ی انسان معاصر به‌شمار می‌آید. عدالت به‌معنای امروزی آن با توزیع و تقسیم مستقیم ثروت نسبی ندارد. وعده‌ی تقسیم پول یا تقسیم درآمد حاصل از فروش بخشی از منابع طبیعی، نشانه‌ی اعتقاد به عدالت و رفتار عدالت‌خواهانه نیست، بلکه لازمه تحقق عدالت و یکی از وظایف دولت‌ها بوجود آوردن امکانات برابر برای شهروندان است تا هر کس با انتخابی آزاد بتواند زندگی خود را شکل دهد.

انسان هرگاه احساس کنند با آنکه در شرایطی مساوی با دیگران قرار دارد ولی به‌گونه‌ای

متفاوت با او برخورد می‌شود، آزرده و برآشفته می‌شود. چنین واکنشی از جریحه‌دار شدن یکی از نیازهایی اساسی انسان سرچشمه می‌گیرد؛ نیاز به عدالت. وقتی کارمند یا کارگری می‌بیند که به‌رغم شرایط کاری و کارآمدی برابر با دیگر همکارانش، از حقوق کمتری برخوردار است، نه تنها از عدم عدالت رنجیده می‌شود، بلکه انگیزه و وجدان کاری او نیز رو به‌کاهش می‌گذارد. افزون بر این، آنانی که مورد اجحاف قرار گرفته‌اند، نسبت به‌آنانی که برتری داده شده‌اند رفتاری خصمانه پیدا می‌کنند و در مواردی آنان را مستحق مجازات می‌دانند. با این همه، احساس برقراری عدالت – چنانکه پیشتر هم گفته آمد – بستگی به ارزش‌های اجتماعی دارد. البته این "ارزش‌ها" مدام در حال تغییر و تحول‌اند و همراه با دگرگونی ارزش‌های اجتماعی – چه ارزش‌هایی که منشاء دینی دارند و چه آنها که منبعث از فرهنگ و آداب و سنن جامعه‌اند – درک ما از مفهوم عدالت و تصور ما از عدالت‌خواهی نیز به‌تدریج دگرگون می‌شود. اگر روزگاری ارث‌بری، بنا بر ارزش‌ها و ساز و کارهای اجتماعی و ساختار اقتصادی دوره‌ای خاص، می‌بایست بر اساس جنسیت تنظیم شود و اکثریت جامعه نیز آنرا عین عدالت تلقی می‌کرد، همراه با تغییر تدریجی ارزش‌های اجتماعی، احساس ناعادلانه بودن قانون وراثت نیز گسترش می‌یابد و ناگزیر تغییر آن و رعایت عدالت ضروری می‌نماید. در حال حاضر مثلاً در جوامع اسلامی و در میان مسلمانان، خانواده‌هایی را می‌توان سراغ گرفت (هر چند به‌شمار کوچک) که به‌رغم پایبندی به اعتقادات دینی و به‌رغم صراحت قانون وراثت، میان فرزندان دختر و پسر خود تبعیض قائل نمی‌شوند. به‌زبان دیگر و در این مورد خاص، "تغییر برای برابری" صرفاً با تغییر قانون وراثت متحقق نمی‌شود، بلکه در جامعه باید نخست احساس و آمادگی و ظرفیت پذیرش ارزشی مناسب با روح زمان بوجود آید تا بعد گامی در راه تحول حقوقی برداشته شود. دگرگونی ارزش‌ها، فرایندی فرهنگی است و نه حقوقی، اما ناگزیر تغییر قوانین منسوخ را در پی دارد.

افراسیاب:

آیا عدالت مفاهیم جداگانه دارد؟

سیاوش:

با من حتماً موافق هستید که برخی از مفاهیم، سابقه‌ای به قدامت جوامع انسانی دارد و در واقع همراه با زندگی اجتماعی انسانها، آنها نیز پای به عرصه وجود در زندگی اجتماعی گذارده است. مفاهیمی چون «عدالت» و «برابری (Equality)» نیز از جمله این مفاهیم به شمار می‌رود. ردپای این واژه‌ها را در اندیشه‌های انسانی در حداقل دو هزار و پانصد سال گذشته در آثار افلاطون و ارسطو و حتی قبل از آنها می‌توان پیدا کرد.

برد: به کار می‌گردد در دایره المعارف خود عدالت را در دو مفهوم

دادن حق هر انسانی به او که همان احترام گذاردن به قواعد رفتاری و متقابل حقوق و وظایف است.

جبران خطا خواه از طریق جبران زیان کسی که قربانی خطای دیگری شده و خواه از راه مجازات خطا کننده باشد (گولد، 1374 : 58).

چنانکه مشخص است تعریف گولد از عدالت به تعریف حقوقی و قضایی از عدالت نزدیک است. آشوری نیز معتقد است عدالت «اصلی است حقوقی و سیاسی که به موجب آن در همه امور اجتماعی با همه باید یکسان رفتار شود، مگر در آنجا که برای رفتار استثنایی در مورد برخی افراد و گروه‌ها دلایل کافی و خاص وجود داشته باشد» (آشوری، 1373 : 60).

ایان مک لین عدالت را در حوزه سیاست، وجود تعادل مناسب و در حقوق بیانگر کاربردهای مفهوم تعادل مناسب می‌داند. یعنی محاکمه‌ای منصفانه که از جمله میان توان مدعی علیه اثبات بی‌گناهی و توان پیگیری قانون برای اثبات جرم تعادل صحیحی برقرار باشد (مک لین، 1381). در فرهنگ علوم سیاسی عدالت در سه تعریف بیان شده است:

فضیلتی که به موجب آن باید به هر کسی آنچه را که حق اوست، داد.

بنا نهادن اخلاق بر پایه مساوات در مقابل قانون و احترام به حقوق افراد.

رعایت تعادل قانونی بین منافع موجود.

جمیل صلیبا عدالت و دادگری را در حوزه فلسفه تعریف می‌کند. وی عدالت را پایداری در راه حق و درستی و دوری از امور ناروا و برتری دادن عقل بر هوس می‌داند. دادگری یا عدالت به مثابه یک فضیلت دارای دو جنبه است، جنبه فردی و جنبه اجتماعی. جنبه فردی آن دلالت بر یک صنعت پایدار در روان دارد که اعمال شایسته و حق از آن نشأت می‌گیرد. جنبه اجتماعی نیز بر احترام حقوق دیگران استوار است. عدالت از نظر فلاسفه دو نوع است. عدالت مبادله‌ای (Justice commutative) و عدالت توزیعی (Justice distribution). صلیبا عدالت مبادله‌ای را تبادل منافع بین افراد براساس مساوات می‌داند و عدالت توزیعی را تقسیم ثروت و حیثیت‌های اجتماعی بین مردم براساس شایستگی فردی، به گونه‌ای که بتوان گفت نسبت این فرد به این ثروت مانند نسبت همه هم‌رتبه‌هایش به سهم اوست) صلیبا، 1370 عدالت مفهوم بسیار پیچیده‌ای است و ارتباط و نسبت آن با سایر مفاهیم اجتماعی چون آزادی، اخلاق و ... نیز مزید بر علت شده است و تعریف این امر را پیچیده‌تر می‌سازد و آن را واژه‌ای

مناقشه پذیر می نماید. این امر به گونه ای است که بسیاری عدالت را براساس برابری می دانند و برخی آن را در نابرابری توجیه می نمایند. گستردگی و مناقشات بر سر این مفهوم باعث عدم تحقق اجماع در ماهیت می شود و نسبیتهای براساس عدالت نسبت به چه کسی، چه حوزه ای، چگونه، به چه نسبیتهای ایجاد می کند که ارائه و پذیرش تعاریف دایره المعارفی را سخت می نمایند. اختلاف در باب ماهیت عدالت باعث تفاوت دیدگاه ها در مورد مبنای توزیع عادلانه می گردد.

افراسیاب:

عدالت چیست؟ رابطه طبیعت و

سیاوش:

مساله را چنین به بحث می گیریم که آیا می توان عدالت را بر اساس طبیعت وضع نمود؟ مسلماً نظرات موافق و مخالفی در این زمینه دیده می شود. کوشش میکنیم تا برخی از نظرات مهم را بیان کنیم:

بشیریه معتقد است: هیچ رابطه علمی قانع کننده ای میان طبیعت و عدالت وجود ندارد و مدافعان طبیعی بودن عدالت، آن را از طبیعت به طور منطقی استنتاج نمی کنند، حال آنکه می توان عدالت را منطقیاً از اصولی که ساخته و پرداخته عقل انسان است، استنتاج کرد (بشیریه، 1376، 9): عدالت طبیعی دارای اصول ثابت و لایتغیری است و جنبه تک گویی و استبدادی دارد. در این دسته بندی در مقابل عدالت طبیعی، عدالت وضعی قرار دارد. در این تعریف عدالت امری است اخلاقی، انسانی، عقلانی و سیال. در این حالت عدالت امری است که با توجه به شرایط و مقتضیات و ذهنیات و بر اساس عقل جمعی و بر اساس ضروریات زمان، تعریف، ارزیابی و باز تعریف می شود. در این حالت عدالت امری ناشی از توافق عمومی اعضای یک جامعه و بنابراین قابل تغییر است و مانند عدالت طبیعی ثابت و لایتغیر نیست. بر خلاف دیدگاه طبیعی نسبت به عدالت که تک گفتار است عدالت وضعی تک گفتار نیست و با گسترش آزادی و عرصه عمومی و حوزه بحث و نقد و زدودن موانع لازم می تواند، چندگوش باشد. دیدگاه متاخرین در برابر دیدگاه کلاسیک قرار می گیرد، به عنوان مثال کانت معتقد است: «گرچه مشکل به نظر می رسد، اما معضل تأسیس دولت یا نظام اجتماعی عادلانه حتی برای جامعه شیاطین نیز قابل حل است، مشروط بر اینکه آنها دارای عقل باشند.» (اشتراوس، 1373: 267). این نگرش عقل گرایانه کانت به عدالت را می توان دست مایه گسترش عدالت وضعی و آغاز تضعیف نگرش طبیعت گرایانه به عدالت دانست.

راسل تشخیص اکثریت را مبنای مناسبی برای عدالت تلقی می کند و می گوید : «**عدالت عبارت است از هر چیزی که اکثریت مردم آن را عادلانه بدانند یا به بیان دیگر عدالت نظامی است که آنچه را تصدیق عموم، زمینه هایی برای نارضایتی مردم فراهم می کند، به حداقل برساند**» (کاتوزیان، 1377 : 625).

می توان نگاه عقل گرایانه راسل را در این تعریف مشاهده نمود که پایبندی به اجماع عمومی و توافق جمعی و عقل جمعی می گیرد که به مقتضای شرایط در تصمیم خود بازنگری می کند و عدالت را تعریف می نماید. عدالت «مقایسه ای» و «غیرمقایسه ای» نگاه خاصی به عدالت می تواند ما را به تفکیک آن به عدالت مقایسه ای و غیرمقایسه ای رهنمون سازد. چنانکه از نام گذاری نیز مستفاد می گردد، عدالت مقایسه ای به شرایطی اطلاق می گردد که تعریف عدالت و تشخیص عادلانه بودن امر به مقایسه وضعیت و شرایط امر با سایر امور مرتبط باشد. به این ترتیب امری برای فرد عادلانه است که بتوان در مقایسه وضعیت و شرایط فرد با سایر افراد برای او لقب عادلانه را به کار برد. در این حال می توان عدالت توزیعی را از این دسته محسوب نمود. چرا که در عدالت توزیعی بحث از چگونگی و اصول و قواعد حاکم بر تقسیم و توزیع عادلانه امور، امکانات و مزایا در وظایف در رابطه با دیگران و استحقاق هایشان و با در نظر گرفتن وضعیت و شرایط است. در این حالت توزیع سهم هر کس در ارتباط با استحقاق دیگران، تعداد افراد، و شرایط حاکم بر آن توزیع قرار دارد. در این رابطه می توان از توزیع ساده غذا از ظرف غذایی ثابت بین افراد متعدد مثال زد. در اینجا سهم عادلانه هر فرد بستگی به تعداد افراد، میزان غذا و ... دارد. عدالت غیرمقایسه ای شرایطی است که توزیع سهم به شرایط دیگران بستگی ندارد، بلکه مستقل از در نظر گرفتن، استحقاق، شرایط و وضعیت دیگران و به صرف وضعیت فرد سنجیده می شود و نیازی به مقایسه و سنجش شرایط فرد با شرایط سایر افراد نیست. می توان عدالت در قضا و کیفردهی را از این دسته محسوب نمود. چرا که در عدالت قضایی بدون توجه به مقایسه با دیگران و عادلانه بودن یا نبودن شرایط قضا برای دیگران، باید عدالت برای هر فرد به تنهایی و مستقل، اجرا گردد. در رابطه با مصادیق دیگر عدالت غیرمقایسه ای می توان به امانت داری، وفا به عهد و التزام به قراردادهای اشاره نمود. چنانکه مشخص است در رابطه با هر يك از این امور هر فرد مستقل از عمل دیگران ملزم به انجام تعهد خود می باشد. عدالت «رویه ای» یا «صوری» و «محتوایی» در حقوق جعفری لنگرودی در «ترمینولوژی حقوق» خود واژه عدالت را به واژه های «عدل و انصاف» ارجاع می دهد و آن را به دو گونه تعریف می کند :- گذاشتن پایه احقاق حق بر مساوات در مقابل قانون و احترام به حقوق افراد - در مقابل قوانین موضوعه به کار می رود یعنی نظری که از قوانین موضوعه گرفته نشده و حتی ممکن است مغایر با آن باشد، در عین حال که عرفاً مصداق عدل و انصاف شمرده می شود) جعفری لنگرودی، (1372)

عدالت حقوقی چنانکه مشخص می‌گردد با حق و احقاق آن رابطه دارد. بحث حق مطمئناً به دنبال خود نقص حقوق و تجاوز به حقوق افراد را در خود دارا می‌باشد. از سویی نیازمند قانون برای تعیین حقوق و مجازات عادلانه برای خاطیان و دریافت غرامت برای صدمه دیدگان است و از سویی بحثی حساس است که نیازمند رعایت اخلاق می‌باشد. در دیدگاه حقوق می‌توان عدالت را به صورت عدالت رویه ای یا صوری و عدالت محتوایی بررسی نمود. این تفکیک از آن روست که قانون و عدالت رابطه متقابل با یکدیگر دارند. از سویی قانون مشروعیت و موجه بودن خود را از عادلانه بودن استمداد می‌کند و از سویی دیگر قوانین و چگونگی اجرای آن و محتوا و کیفیات آن خصوصاً از سویی مجریان قانون است که به عنوان ملاک و معیار عادلانه بودن در نظر گرفته می‌شود. از این رو در این رابطه دو سویه عدالت صوری و محتوایی مطرح می‌گردد. عدالت رویه ای یا صوری به حقوق (law) مربوط می‌شود. مشغله حقوق دانان و قضاوت و وکلای حقوقی، درک و تطبیق و معرفی و بحث از قوانینی معتبر و رسمی و جاری در آن جامعه است. اما بحث در عدالت محتوایی و تشخیص اینکه چه قوانینی عادلانه و چه قوانینی نا به جا و نا عادلانه است، به حوزه اخلاق و فلسفه سیاسی مربوط می‌شود. براساس این تلقی از عدالت صوری و محتوایی، بحث از عادلانه بودن یا نبودن قوانین (عدالت محتوایی) کار فیلسوفان و متفکران اخلاقی است و بحث در چیستی قوانین معتبر و رسمی یک کشور با یک نهاد حقوقی (عدالت صوری) وظیفه حقوق دان و نظریه پردازي های حقوقی است (واعظی، 1384، 91)؛ چنانکه در بحث عدالت سازمانی نیز توضیح داده شده است عدالت رویه ای به فرآیندی اشاره دارد که تصمیمات یا نتایج مورد تصویب واقع می‌شوند. اعمال قواعد رویه ای و فرآیندهای مناسب آن است که می‌تواند عدالت را رقم زند. برای درک عدالت رویه ای هی وود (Heywood) به مسابقه دو میدانی در یک میدان ورزشی اشاره می‌کند. وی اشاره می‌کند که در یک مسابقه دو میدانی همه دوندگان به لحاظ شرایط بیرونی مساوی هستند. مثلاً همه آنها در ابتدای حرکت فاصله های مساوی دارند، زمان شروع برابر است و فرض این است که هیچ یک از ورزشکاران از داروی انرژی زا استفاده نکرده اند. در واقع همه چیز غیر از استعدادهای درونی ورزشکاران و تلاش آنان مساوی است. طبق عدالت رویه ای نظام های قضایی نیز باید دارای این ویژگی باشند، و به شکلی ثبات و استقرار یابند که مجموعه ای از قوانین و پیامدهای عادلانه را تضمین نمایند. طبق اصل عدالت رویه ای، دستگاه سیاسی با شهروندان درجه 1 و 2 و دستگاه های خاص و فرآیندهای حقوقی خاص درجه 1 و 2 نمی‌تواند حاکمیت عادلانه ای داشته باشد: heywood, 1994)

در رابطه به مفهوم عدالت در عرصه اجتماع سید محمد - میرسندسی در بحثی عدالت سازی به این باور است که فلاسفه سیاسی بر این نکته توافق دارند که مفهوم عدالت پهنه وسیعی از روابط اجتماعی را دربر می‌گیرد. (8) همانگونه که پیشتر هم اشاره شد، عدالت مفهومی

ارزشی است؛ به بیان دیگر، یعنی اینکه عدالت نوعی ارزشگذاری برای پدیده‌ای عینی است؛ بدین معنا، هنگامی که یک ارتباط یا رفتار یا تصمیم‌گیری صورت می‌پذیرد، می‌توان از آن تلقی عادلانه یا ناعادلانه داشت. بنابراین در عرصه اجتماع می‌توان حالت‌های مختلفی را مشخص ساخت که درباره آن این ارزشگذاری امکان تحقق دارد.

هگوت (Hegtvedt, K, A.) و مارکوفسکی (MarkovsKy, B.) در کار بسیار ارزشمند خود، موضوع‌های عدالت را در دو سطح فردی و اجتماعی تقسیم‌بندی کرده‌اند. در سطح فردی، فریاد بی‌عدالتی افراد زمانی بلند می‌شود که منافعی را که آنها دریافت می‌کنند، آن چیزی نیست که مورد انتظار آنهاست، یا کمتر از آنچه فکر می‌کنند استحقاق دارند؛ باشد. انتظارات (Expectation) از «شناخت قواعد هنجاری حاکم بر توزیع» یا «رویه‌های مرتبط با آن توزیع» ادراکات و شناخت درباره وضعیت (Situation) «و مقایسه آن با تجربه‌های گذشته، یا با افراد دیگر و یا با گروه‌های مرجع (Reference group) ناشی می‌شود؛ مثلاً» افراد به طور طبیعی ممکن است احساس رفتار غیرمنصفانه کنند وقتی ستانده آنها از همکاران دیگر که تجربه و ساعت کاری برابر با آنها دارند، کمتر باشد؛ یا زنان ممکن است مدعی رفتار ناعادلانه باشند وقتی آنها علاوه بر کار تمام وقت، مسئولیت تمام کارهای خانه را بر عهده دارند، در صورتی که همسرانشان صرفاً در کارهایی که بابت آن پول دریافت کرده‌اند؛ مشارکت می‌کنند و در خانه فعالیت کمی دارند.

در سطح اجتماعی، ارزیابی‌های ذهنی تا حد زیادی تحت تاثیر چیزی قرار دارد که در حوزه‌های مرتبط به هم، سیاسی و اجتماعی منصفانه تلقی می‌شود؛ برای مثال، در آمریکا حزب دمکرات که اعضایش به طور سنتی شامل درصد زیادی از افراد طبقه کارگر و اعضای گروه‌های اقلیت است، بارها بر دخالت حکومت در حفظ حداقل شرایط زندگی تاکید می‌کند، در صورتی که حزب جمهوریخواه، که اعضایش بیشتر شامل ثروتمندان و بازرگانان است، غالباً حامی دخالت نیروی بازار در تامین میزانهای حداقل است. اختلاف در میزانهای شرایط استاندارد در زندگی، به طور عامتر درآمد و ثروت، در بین اقشار مردم با عدالت اقتصادی یا انصاف نظام‌های قشریندی مربوط می‌شود. (9)

این تقسیم‌بندی تا حدودی مفاهیم عدالت را در سطح فردی و اجتماعی از یکدیگر متمایز ساخته است، اما به نظر می‌رسد که این تقسیم‌بندی، جامعیت مباحث درباره عدالت را در بر نمی‌گیرد؛ یعنی مشخص نیست که فرد در سطح فردی نسبت به چه کسی یا چه واحد اجتماعی احساس بی‌عدالتی می‌کند و در سطح اجتماعی نیز، همچنین. بنابراین برای روشن شدن عرصه‌های مختلف عدالت در این قسمت سعی می‌شود تقسیم‌بندی جامعی ارائه شود که تمام موضوعات عدالت را در زمینه اجتماعی دربرگیرد. البته ارائه این عرصه‌ها به منزله

وجود مطالعه درباره آنها نیست. بنابراین جامعه‌شناسی به طور بالقوه، زمینه مطالعه در این عرصه‌ها را خواهد داشت.

در صورتی که عرصه‌های مختلف اجتماع را در یک تقسیم‌بندی قراردادی به سه سطح منقسم کنیم شامل سطح فردی، سطح گروهی و سطح اجتماعی (فرد - خرده سیستم - سیستم کلان)، آنگاه از محل تلاقی این سطوح قراردادی با یکدیگر، نه وضعیت حاصل می‌شود که در این وضعیت‌ها حالت‌های مختلف عدالت در سطح اجتماعی قابل بررسی است.



فهرست منابع

- اخوان کاظمی بهرام (1379)، عدالت در اندیشه سیاسی غرب، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره 153-154.
- اشتراوس، لوی (1373)، فلسفه سیاسی چیست؟ ترجمه: فرهنگ رجایی. تهران: نشر علمی و فرهنگی چاپ اول.
- آشوری، داریوش (1373)، دانش نامه سیاسی، تهران: نشر مروارید، چاپ سوم.
- افلاطون، (1367)، جمهوری، ترجمه: محمدحسن لطفی، تهران: نشر خوارزمی.
- بشیریه، حسین (1376)، اقتراح در باب عدالت با موسی غنی نژاد و حسین بشیریه، نقد و نظر، سال سوم، شماره دوم و سوم.
- بشیریه، حسین (1379)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن 20، جلد دوم، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (1374)، دولت عقل، ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی، تهران: نشر علوم نوین.
- پوپر، کارل (1369)، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر خوارزمی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (1372)، ترمینولوژی حقوق، تهران: نشر احمدی، چاپ ششم.
- راولز، جان (1376)، عدالت و انصاف و تصمیم‌گیری عقلانی، ترجمه: مصطفی ملیکان، نقد و نظر، سال سوم، شماره 2 و 3.
- صلیبیا، جمیل (1370)، واژه نامه فلسفه و علوم اجتماعی، ترجمه: کاظم برگ نیسی/ صادق سجادی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- قدیری اصل، باقر (1364)، سیر اندیشه اقتصادی، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، ناصر (1377)، فلسفه حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار، جلد اول.
- مک‌لین، ایان (1381)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه: حمید احمدی، تهران: نشر میزان.
- نیلسن، کای (1382)، واکاوی مفهوم عدالت، ترجمه: علیرضا کاهه، راهبرد، شماره 30، زمستان.
- واعظی، احمد (1384)، عدالت صوری، عدالت محتوایی، فصل نامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره 29.
- هوفه، اتفريد (1383)، درباره عدالت: برداشت‌های فلسفی، ترجمه: امیر طبری، تهران: نشر اختران.
- Campbell Tom, (1990), Justice, Alantic Highlands, Humanities Press International.
- Heywood, A, (1996) political ideas and -concepts, London, mac millan
- Greenberg jerald & report a.baron (2000), behavior in organizations : understanding and managing the human side of work, seventh edition : prentice hall inc.
- Kreitner robert & angelo kinicki (2001), organizational behavior ,fifth edition : irwin/ mc graw-hill.
- Laura j.krag & e allan lind ,(2002) ,the injustice of others : social reports and the integration of others experiences in organizational justice judgements, vol 89, issue 1.
- Orlan